

## میرزاده عشقی و آخرین نمره «قرن بیستم»

کوروش نوروز مرادی

عشقی در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی به اصفهان رفت و در آن شهر نمایشنامه «رستاخیز» را دوبار و نمایشنامه «خلوای الفقراء» تحت عنوان «از تاریکی به روشنایی» را یک بار به معرض تماشا گذاشت که بی نهایت مورد توجه عموم قرار گرفت. عشقی در سال ۱۳۰۰ ه. ش هفته نامه قرن بیستم را با صاحب امتیازی و مدیر مسئولی خودش در تهران تاسیس و منتشر کرد. تاریخ انتشار دوره نخست آن، شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ ه. ش است که با حروف سربی در ۱۶ صفحه قطع وزیری و به صورت هفتگی به طبع رسید. عشقی در ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ ه. ش که مشیرالدوله (حسن پیرنیا) چهارمین کابینه خود را، که آخرین دولت او نیز بود، تشکیل داد، به عنوان ریاست اداره بلدیة ایالت اصفهان انتخاب شد. شهردار شدن او بیش از سه ماه ادامه پیدا نکرد، زیرا مشیرالدوله در ۲۹ مهر ماه ۱۳۰۲ از مقام خود استعفا کرد. عشقی در اواخر ۱۳۰۲ تا فروردین ۱۳۰۳ ه. ش، اشعار مستطیحه آیدیه آل (با سه تابلو مریم) خود را سرود و در چند شماره سال سوم روزنامه شفق سرخ منتشر کرد.<sup>(۱)</sup> انتشار هفته نامه قرن بیستم در سه دوره بین سال های ۱۳۰۰-۱۳۰۳ ه. ش کار مهم دیگر اوست. از دو دوره نخست این هفته نامه، بیست و یک شماره در دو کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه ملی موجود است.<sup>(۲)</sup> اما شماره اول دوره سوم قرن بیستم، که جنجالی ترین شماره آنست، فقط در کتابخانه شماره دو مجلس دیده شده است. شماره هفتم سرطان ۱۳۰۳ ه. ش هفته نامه «قرن بیستم» از جمله شماره های استثنایی و بسیار پرفروش و معروف در تاریخ مطبوعات کشور ما به حساب می آید. این شماره مثل بمب در تهران منفجر شد و مضمون آن را همه برای یکدیگر تعریف می کردند. تاثیر مضمون آن به حدی قاطع و کامل بود که رضاخان را به یک باره مصمم کرد تا با ترور عشقی از مخالفان زهر چشم بگیرد. می توان یقین کرد که در انتشار قرن بیستم برای بار سوم، اقلیت مجلس و شخص ملک الشعراي بهار نقش داشته است، زیرا همه مضمون

اگر تصور اسرافیل را عامل مرگ میرزا جهانگیر خان شیرازی و «روح القدس» را دلیل به چاه افکندن و خفه کردن شیخ احمد سلطان العلمای تربتی و «طوفان» را عامل مرگ فرخی یزدی و «شورش» را علت اصلی سوزاندن امیر مختار کریم پور شیرازی بدانیم، بی تردید نمره آخر هفته نامه فکاهی «قرن بیستم» مهمترین دلیل ترور میرزاده عشقی است. سید محمد رضا میرزاده عشقی فرزند حاج ابوالقاسم کردستانی و چهارمین فرزند خانواده اش در سال ۱۲۷۳ شمسی در همدان به دنیا آمد. مادرش «فاطمه بیگم» از اهالی تبریز بود. میرزاده از هفت سالگی سرودن شعر را آغاز نمود. او تحصیلاتش را در مکاتب محلی و سپس مدارس «الف» و «الیانس» ادامه داد و زبان فارسی و فرانسه را به خوبی آموخت. پیش از فراغت از تحصیل به سمت مترجمی نزد یک بارزگان فرانسوی مشغول کار شد. او در پانزده سالگی به تهران آمد و در هفده سالگی درس و مدرسه را به کلی ترک کرد و وارد کارهای اجتماعی گردید. در همان ایام «نامه عشقی» را در همدان انتشار داد. در اوایل جنگ بین المللی به ترکیه، که در آن زمان مرکز فعالیت های سیاسی شده بود، مهاجرت کرد و در مکتب سلطانی و دارالفنون استانبول به صورت مستمع آزاد درس خواند و در همان جا «نوروز نامه» و «رستاخیز شهریاران» را سرود. او سپس در تهران به جمع طرفداران حزب سوسیالیست و اقلیت مجلس پیوست. و با نشر مقاله و شعر عاقد، قرارداد ۱۹۱۹ را مورد حمله قرار داد و به دنبال سخنرانی ها و مقالات تند و آتشین راهی زندان شد. پس از کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء راستود و او را خادم کشور تشخیص داد.<sup>(۳)</sup> عشقی در چندین نمایشنامه خود از اوضاع ایران به شدت انتقاد کرد. وی در اپرای «کفن سیاه» به بیان سیه روزگاری زنان ایرانی پرداخت. او با شعر جسور، بی باک، سوزنده و کوبنده و عریان و گاه هتاک و کم آرمش بر سر مخالفینش می تاخت و برای بیان مفاهیم و معانی حق طلبانه خود از کاربرد تعابیر و تصاویر وقیح نیز ابایی نداشت.<sup>(۴)</sup>

خنده دار خواهد بود. گاهی نقوش و تصاویر آن برای خائنین وطن مبکی و گریه آور می باشد. این جریده فکاهی در مباحث اجتماعی و اخلاقی و ادبی و معیشت ملی بحث خواهد نمود، ادبیات این جریده یک دریچه جدیدی را بروی قارئین باز خواهد نمود و در هیچ چیز از دیگران تقلید نخواهد کرد و مخصوصاً (کاریکاتور)ها یعنی شکل های آن با قواعد علمی و در حدود نزاکت ملی و ادبی نوشته می شود. به کسی فحش نمی دهیم، ولی اگر کسی پا توی کفش ما بکند، پاشنه اش را بر می داریم و به او مجال تازه کردن نفس نمی دهیم! با بدان بد هستیم و با نیکان نکو...

(هیئت تحریریه قرن بیستم)

جناب جمبول بر خر جمهوری سوار شده شیرۀ ملت را مکیده و می خواهد به سر ما شیرۀ بمالد!  
تفصیل جناب جمبول را در صفحه دوم به دقت مطالعه کنید!

جمهوری سوار

تفصیل جناب جمبول!



این شماره به طور کامل باز گو کننده نظرهای مخالفان سردار سپه است. حتی اگر عشقی ترور نمی شد نیز، به قرن بیستم اجازه ادامه انتشار نمی دادند، چرا که وزارت معارف وقت روز ۱۲ تیر ماه ۱۳۰۳ (یک هفته پس از انتشار شماره آخر قرن بیستم) به اداره نظمیۀ نوشته که: "جریده قرن بیستم... امتیاز خود را به دیگری واگذار نموده... به علاوه خارج از مسلک رسمی خود شده و مسلک جریده را بر خلاف التزام نامه "فکاهی" معرفی می نماید. از طبع و نشر این جریده هفتگی جلوگیری نمایند." (۵)

انتشار این شماره تند و متهورانه که تیر مستقیمی به سوی طرح جمهوری رضاخانی بود، موجب مرگ این جوان بی باک، متلاطم و احساساتی گردید. به نظر می رسد با مرگش، روزنامه نگاری و ادبیات ایران یکی از با استعدادترین مردان زمانه اش را از دست داده باشد. روزنامه شفق سرخ قتل او را این گونه اعلام می کند: "صبح روز پنج شنبه (۱۲ سرطان) دو نفر شخصی مجهول به عنوان ارائه دادن مراسله، تیری به سمت آقای عشقی خالی کرده، گلوله بروی شکم ایشان اصابت نموده و در شکم می ماند. کلفت آقای میرزاده عشقی بنای داد و فریاد را گذاشته، آژان پست رسیده یک نفر از ضاربین که فراری بوده اند دستگیر و با آقای عشقی که صحبت می کرده اند به کمیساریای دولت و از آنجا به مریض خانه نظمیۀ می آورند، چند نفر از اطباء از قبیل دکتر علیم الدوله - امیراعلم و دکتر ویلهلم مشغول معاینه و شستشوی می شوند که مقارن ظهر دارفانی را وداع می گوید... قبل از ظهر جمعه هم مراسم تشیع از مسجد سپهسالار با احترامات کامل به عمل آمده و [در این بابویه] دفن گردید."

آنچه در پی می آید، نسخه هفتم تیرماه ۱۳۰۳ شمسی است که چهار صفحه از هشت صفحه آن در کتابخانه شماره دو مجلس موجود است. تفسیر و تحلیل آن را با توجه به شرایط و فضای موجود زمان انتشار نشریه، به عهده مورخین و محققین و خوانندگان می گذاریم.

**هفتگی و فکاهی قرن بیستم صاحب امتیاز - ر - میرزاده عشقی**

جای اداره شاه آباد - عنوان: (قرن بیستم)

مباشر و مدیر داخلی: حبیب الله قدیر

- تک شماره ده شاهی - مرتباً از این به بعد سه شنبه ها منتشر می شود

بهای جریده - سالیانه در داخله - ۶ تومان - در خارجه - اجرت

پست علاوه ششماهه - ۲۵ تومان

- تعیین قیمت اعلانات با اداره است

مورخه شنبه ۲۴ ذیقعده الحرام ۱۳۴۲ مطابق ۷ سرطان ۱۳۰۳

طلیعه

قرن بیستم یک جریده هفتگی است که دارای اشکال و صور مضحک و

هست در اطراف کردستان دهی  
 خاندان چند کرد ابلهی  
 قاسم آباد است آن ویرانه ده  
 این حکایت اندر آن واقع شده  
 کدخدایی بود کاکا عابدین  
 سرپرست مردم آن سرزمین  
 خمره ایرا پر ز شیره داشته  
 از برای خود ذخیره داشته  
 مرد دزدی ناقلا یاسی بنام  
 اهل ده در زحمت از او صبح و شام  
 بود همسایه بر آن کاکای زار  
 وای بر همسایه ناسازگار  
 عابدین هر گه که میرفته برون  
 یاسی اندر خانه میرفته درون  
 نزد خم شیره می کرده مکان  
 هم از آن شیرین همی کرده دهان  
 این عمل تکرار می گشته است  
 شیره می رو بر کمی می هشته است  
 تا که روزی کدخدای دهکده  
 دید از مقدار شیره کم شده  
 لاجرم اطراف خم را کرد سیر  
 دید پای خمره جای پای غیر  
 بس همه جا جای پاها را بدید  
 تا بدرج خانه یاسی رسید  
 بانک زد: «ای یاسی از خانه درآ  
 آنقدر همسایه آزاری چرا؟»  
 دزد شیره، یاسی نیرنگ باز کرد  
 کرد گردن را زلای در درواز  
 گفت او را اینچنین کاکا سخن:  
 «توجه حق داری خوری از رزق من  
 شیره من از بهر خود پرورده ام»  
 خواست تا گوید که من کی کرده ام  
 عابدین گفتش: «نظر کن بر زمین  
 دید یاسی موقع انکار نیست  
 چاره ای جز عرض استغفار نیست  
 گفت: «من کردم ولی کاکا ببخش  
 بنده را بر حضرت مولا ببخش

بار دیگر گر که کردم اینچنین  
 کن برونم یکسر از این سرزمین  
 از ترحم عابدین صاف دل  
 جرم او بخشید و شد یاسی خجل  
 چونکه از این گفتگو چندی گذشت  
 نفس اماره بیاسی چیره گشت  
 باز میل شیره کرد آن نابکار  
 اشتها از دست او برد اختیار  
 دید بسته عهد او با عابدین  
 که ندزدد شیره اش را بعد از این  
 فکر بسیاری نمود آن نابکار  
 تا در این بابت برد حلیه بکار  
 رفت و بر پشت خری شد جایگزین  
 راند خر را بر سرای عابدین  
 خویشتن را به پیش شیره برد  
 تادلش میخواست از آن شیره خورد  
 کار خود را کرد چون بر پشت خر  
 با همان خر آمد از خانه بدر  
 بار دیگر باز کاکا در رسید  
 تا نماید شیره اش را بازدید  
 باز دید اوضاع خم بر هم شده  
 همچنین از خم شیره کم شده  
 پای خم را کرد با دقت نظر  
 دید پای خمره جای پای خر  
 اندرون خمره هم سر برد و دید  
 هست جای پنجه یاسی پدید  
 سخت دو حیرت فرو شد عابدین  
 هم ز خر بد دل هم از یاسی ظنین  
 پیش خود می گفت این و میگریست:  
 ای خدا اینکار آخر کار کیست؟  
 گر که خر کرده است خورانیست دست!  
 یاسی ار کرده است یاسی بی سم است!  
 زد دو دستی بر سر آخر عابدین  
 و از تعجب بانک بر زد اینچنین:  
 (چنک چنک یاسی و پا پای خر  
 منکه از اینکار نارم سر بدر!)  
 این حکایت زین سبب کردم بیان  
 تا شوند آگاه ابناء زمان

گر بخواهد آدمی بی گم کند  
 پای های خویشتن را سم کند  
 هر که اندر خانه دارد مایه  
 همچو یاسی دارد او همسایه  
 یاسی ما هست ای یار عزیز  
 حضرت جمبول یعنی انگلیز  
 آنکه دایم کار یاسی می کند  
 و از طریق دیپلماسی می کند  
 ملک ما را خوردنی فهمیده است  
 بر سر ما شیرها مالیده است  
 او گمان دارد که ایران بردنی است  
 همچو شیرها سرزمینی خوردنی است  
 با وثوق الدوله بست اول قرار  
 دید از آن حاصلی نامد بکار  
 پول او خوردند و بر زبرش زدند  
 پشت و پابر(?) فکرو تدبیرش زدند(?)  
 چونکه او مایوس گردید از وثوق  
 کودتایی کرد و ایران شد شلوق  
 همچنین زیر جلی سیدضیاء  
 زد بفکر پست آنها پشت پا  
 کودتا هم کام او شیرین نکرد  
 ابن حنا هم دست او رنگین نکرد  
 دید هر چه مستقیماً می کند  
 ملت آن را زود پر هم می زند  
 مردمان از نام او رم می کنند  
 مقصدش را نیز بر هم می زنند  
 گفت آن به تا بر آید کام من  
 از رهی کانجا نباشد نام من  
 اندر این ره مدتی اندیشه کرد  
 تا که آخر کار یاسی پیشه کرد  
 گفت جمهوری بیارم در میان  
 هم از آن بر دست بر گیرم عنان  
 خلق جمهوری طلب را خر کنم  
 زانچه کردم بعد از این بدتر کنم  
 از مطلب پرت شدیم - از همین جانورها آنوقت هم بودند منتها  
 بی اهمیت تر و کم ضررتر - دیگر طرف مشاوره سیاسی نبودند! -  
 سوسیالیست هم نشده بودند! در مجالس ذوالاقتدارها هم حق  
 فضولی سیاسی نگذاشتند و الا مثل مرحوم شیخ شیپور شلاق

می خوردند - از همین جور آدم ها یکی دو تا هم دور عموی پیره  
 مرد را گرفته بودند...  
 بقیه دارد...

### جدی و غیر جدی

#### آرم جمهوری

آرم - لغتی است فرانسه - خدا پدر لغت فرانسه را بیامرزد که  
 تمام جوجه فکلی های ما را باصطلاح خودشان آدم کرده و از  
 مشروطه خواهی هم گذرانده جمهوری طلب نموده است.  
 اگر جوانان آفریقا هم مطلع شوند که لغت فرانسه این اندازه  
 هوش و گوش و عقل و شعور و وطن پرستی را زیاد می کند - قطعاً  
 چند صباحی به الجزیره یا تونس سفر کرده یکی دو ماه فرانسه  
 خوانده آن وقت اهالی وسط آفریقا و دارفور و خرطوم که سهل  
 است اهالی دماغه امید و جنوبی آفریقا را هم جمهوری طلب  
 می کردند!

تعجب داریم که چطور شده است. جوان ها و متجددین  
 انگلستان ازین سرمایه هوش و ذکاوت غفلت کرده اند و با این که  
 فرانسه دانستن بر ایشان بسیار سهل است و غالباً هم آن را بلدند  
 عوض انگلیسی به فرانسه تکلم نمی کنند تا وطن آنها هم جمهوری  
 شده و از شر ژورژ پنجم و تحمل عوارض دربار انگلستان و سنگینی  
 دسته دسته لردهای اشراف منش نجات یابند - یقین است که هوش  
 و ذکاوت مختص ایرانیان است و نه فقط اهالی آفریقا به قدر  
 متجددین ایران و سیاسیون خیابان نادری و دروازه بهجت آباد عقل  
 و مدرک ندارند بلکه اهالی بریتانیا هم به قدر آقای مدیر یا جناب  
 سردبیر ما چیز نمی فهمند - دلیلش این است که نه در میان آنها قاند  
 و نابغه ای یافت می شود که رییس دولت شده جمهوری را بزور  
 چهل هزار سرنیزه به مردم نافهم تحمیل کند و نه هم جوانانی در  
 لندن به وجود آمده است که لااقل به اندازه آقای دشتی فهم داشته  
 باشد و بداند که دیگر نباید یک ملتی زیر بار شاه و دربار و اعیان و  
 لرد و غیره برود!

این ها همه از برکت [بونجول مسیو] و یاد گرفتن چهار کلمه لغت  
 فرانسه است - خداوند این نعمت غیر مترقبه را از ما نگیرد - ضمناً  
 این امنیت را هم زوال نیاورد...

... آرم لغتی است فرانسه که آن را به عربی، یعنی زبان کهنه  
 پرست ها، علامت و به زبان ایرانی های قبا سه چاکی، آن را (نشان)  
 گویند.

و اصل این لغت به معنی اسلحه است هر دولت و هر دسته  
 قابل اعتنایی که موفق شود بر یکدسته ای بشر سوار شده آنها را  
 تسخیر [نماید] برای خودش یک نشان و علامت ( ) ترتیب می دهد.

اولین علامت ایران در زمان قدیم شیر و گاو بوده: شیر علامت غلبه و گاو علامت قوت بوده و شیر پشت گاو پریده او را شکار کرده است، این علامت در سکه مملکت لیدی هم دیده شده و گویا کیخسرو بعد از دستگیری (کره سوس) پادشاه لیدی علامت مزبور را برای ایران آورده و در پایه های تخت و کاشی کاری ها آن را نقش نمود.

آرم دیگری هم ایران داشته و آن شکل درفش کاویانی بوده - که یک ستاره در وسط یک مربع و خورشید در بالای آن قرار داشته حاشیه ها و طرازها از آن آویخته بوده است.

علامت آتوریا گاو بود دارای سر آدم و بال کرکس و پای شیر که نشانه پادشاهی و غلبه و قدرت و طول عمر بوده است.

علامت رومن یک پارچه آهن پنج گوشه بوده که روی آن یک زره دامن داری نقش شده و آرم شهر (روم) همان پارچه بوده ولی در روی آن شکل صلیب بانضمام حروف (SPQR) نقش بوده است.

آرم ترک هایی که قبل و بعد از مسیح با ایرانی های باختری در جنگ و جدال بوده اند - شکل مار یا ازدهایی بوده است دست و پادار موسوم به (افراسیاب) که در نزد ترک ها مقدس بوده و اکنون هم همان علامت بر پرچم ملت چین نقش می باشد.

در عصر حاضر هم، آرم روس تزاری کرکس دو سر بوده - آرم آلمان عقاب - آرم فرانسه سه رنگ آبی سفید و گلی است و آرم انازونی ۲۱ ستاره و ۱۳ خط افقی سفید و گلی است.

آرم انگلیس مشروطه طلب که به عقیده متجددین وطنی، کهنه

پرست می باشند، صفحه ای است که در زیر یک تاج دو حیوان عجیب الخلقه یکی اسب دارای پای و دم شیر و یکی شیر دارای پا و سم خراستاده اند و کره را در بغل گرفته اند. آرم سیام، فیل و آرم عثمانی و ترک، ماه و ستاره و آرم افغان، محراب و منبر و خورشید و آرم ایران سابق یعنی ایران مستبد شیر و خورشید تنها و آرم مشروطه شیر و خورشید و بیرق سه رنگ است.

در حقیقت مشروطیت ایران راضی نشد آرم و نشان ایران را عوض کند و همان شیر و خورشید را معمول داشت.

اما متجددین مابعد از آن که ایران را جمهوری کردند، به فوریت برایش سکه زدند - لباس دوختند - تمبر چاپ کردند و آرمی هم برایش ترتیب داده اند.

آرم جمهوری به شکلی است که در این صفحه به نظر شما می رسد. می گویند نقشه این آرم را یکی از باهوش ترین رفقا ساخته بوده است و ما به زحمت آن را از یک نقطه اصلی کپی برداشته ایم.

قبل از همه شکل یک اسکناس به نظر می رسد که از شدت نوری و دست نخوردگی، لوله شده است. و عدد [۱]... روی آن است. زیرا (۱) رأس اعداد است و علامت تفرد و استبداد و شاخصیت مطلقه است و با اضافه شدن صفر درجات آن عشر عشر بالا می رود و روی اسکناس عکس ناصرالدین شاه دیده می شود. یعنی جمهوری ایران همان رویه سلطنت مستبد ناصرالدین شاهی است.

بعد از اسکناس شکل لوله توپ است، یعنی هر کس از اسکناس گول نخورده و جلب نشده باید با توپ و تشر او را جلب نمود.



یقین کردیم که این علامت را از ساعت اول آنجا نقش کرده اند که اسباب تهدید و ضرب و شتم کامل باشد.

پایین این..... های علمی - چندین کله پوسیده و جمجمه از هم در رفته و دست و پای پوسیده دیده می شود که معلوم نیست این ها فداییان جمهوری می باشند یا از قبیل پسران امیر مؤید و غیره هستند که برای تهدید سایرین کله آنها را قبل از وقت در عالم خیال بریده و پوست آنها را کنده و در زیر (آرم) مقدس جمهوریت به نام احیای ایران نقش کرده اند!

در یک گوشه این آرم و بالای سر آنها خورشید ایران دیده می شود که با کمال عبوسی و اخم و تخم به این منظره و اوایل نگاه کرده و ضمناً یک نمک مسخره ای در زیر لبان او پیدا است که در عین تکدر باز بخدای ایران و به علامت «فروهر»، یادگار عظمت و موحدی ایرانیان باستان است، اعتماد نموده و این آرم و وحشیانه - (بیخشید متجددانه!) را مسخره می نماید!

امضا: بی نشان

(مطبعه «باقرزاده» تهران)

بعد از توپ و تفنگ - تبرزین و گرز گاو سر، که عهد پهلوانی و نشان رستم دستان و سام نریمان است. دیده می شود و این علامت این است که ما جمهوری ایران را وقتی از ملت گرفتیم که هنوز خیالات عصر رستم و سام نریمان در سر ملت بوده و نیز شکل تبرزین درویشی هم در آرم مزبور هست. یعنی جمهوری ما دارای روح درویشی و قلندری هم بوده و همان طور که قلندر بی خیال پرسه زده و هو کشیده و دنیا را به چیزی نمی شمرد، جمهوری خواهان ما هم به دنیا و ملت و خیر و شر وطن اهمیت نداده قلندروار مشغول پرسه شده بودند.

دو عدد مشت هم در دو طرف آرم به حالت گره می شود که فقط برای کوبیدن سر مخالفین تهیه شده است. و آن مشت تا چندی پیش گره بوده و اکنون باز شده است.

دو عدد شلاق... تسمه که یادگار فراس های قدیم می باشد نیز در دو طرف آویزان است - فلسفه این شلاق ها را بعدها که خبر... شدن... همدان از طرف آقای امیر لشکر غرب بمان رسید فهمیدیم و



## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پرتال جامع علوم انسانی

۱- یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، (تهران: زوار، ۱۳۷۲)، ص ۲۶۲.

۲- عزت الله فولادوند، من آن نیم به بستر راحت شوم هلاک: مشروطه و میرزاده عشقی، آینه زندگی، (بهمن ۱۳۸۰).

۳- رسول عدل گواز مرگ استبداد سخن گفته است ایران، ۱۳۷۸/۹۲۰.

۴- محمد قائده "سیمای نجیب یک آنارشیست: سیمای مردی که با عجله زندگی کرد" نشاط (۱۳۷۸/۴/۱۹).

۵- علی اکبر قاضی زاده، جان باختگان روزنامه نگاری (تهران: جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹) ص ۲۴۰-۲۳۸.

۶- شفق سرخ، ۳ ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ قمری = ۱۵ سرطان ۱۳۰۳ ش، ص ۲.